

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بیان دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی(ره)

مرحوم علامه (ره) در مطلب پنجم جمع‌بندی از بحث سابق ارائه داده و می‌فرماید: بیانات لفظی قرآن امثال برای معارف حقّه الهی هستند که آن معارف عنوان تأویل را دارند و همین معارف نیز امثال برای حقائق دیگری هستند.

بیان مطلب این‌که از یک طرف خدای متعال در مقام تکلم با عموم مردم است و از سوی دیگر عموم مردم غیر از حس ادراک دیگری نداشته و نمی‌توانند معانی کلیه را درک نمایند مگر در قالب مسائل جسمانی؛ در نتیجه اگر خداوند تبارک و تعالی قصد بیان، تفهیم، و القاء موارد معقولی که مجرد از عوارض جسمی هستند مانند توحید را داشته باشد یا اگر قرار باشد افهام مطلب را تقلی نمایند و اگر قرار باشد تنها در دایره محسوسات بمانیم حقائق و مراد اصلی فوت خواهند شد.

اما اگر افهام در تلقی معارف مذکور از دایره‌ی حس خارج شوند تنها راه این است که از الفاظ گذر نماییم. اگر ممثل برای ما روشن باشد می‌گوئیم خصوصیات ذکر شده مهم نیستند؛ مثلاً در تعبیر «عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى» هر چند مقصود این است که اگر شخص از هوای خوب شب استفاده نموده و راه را طی کرد مورد تشویق مردم قرار می‌گیرد، اما مثل مذکور برای این ممثل به کار می‌رود که یک شخص در عین وجود مشکلات مشغول به کار بوده و راه را طی نموده‌است و حسن تأثیر عمل بعد از فراغ از عمل حاصل می‌شود. با این فرض می‌توان تمام خصوصیات را کنار گذاشته و بگوئیم سیر در شب یا تشویق قوم خصوصیت ندارد، بنابر این تعبیر مذکور در مورد طلبه‌ای که شب و روز در طلب علم و در مواجهه با مشکلات مشغول مجاهدت بوده و بعد از اتمام عمل، در مورد وی استعمال می‌شود.

اما در مورد قرآن کریم مشکل این است که مراد واقعی خدای متعال برای ما روشن نیست تا در حیطه همان معنا صحبت نماییم. پس قالب‌های مختلفی که برای بیان معانی ذکر شده‌است را مورد بررسی قرار داده و در مرحله بعد پس از تدافع قالب‌ها متوجه می‌شویم که ورای این الفاظ چه حقائق وجود دارد و از چه لفظ، تعبیر یا قیدی باید صرف نظر نموده و از کدام یک نمی‌توان صرف نظر نماییم.

نتیجه نخست این‌که قرآن باید مشتمل بر متشابه باشد. دوم این‌که رفع تشابه به سبب آیات محکم است. سوم این‌که به هیچ وجه تشابه موجب اخلال به فصاحت و بلاغت نیست. مرحوم علامه طباطبائی (ره) در ادامه می‌فرماید: از مجموع مباحث مطرح شده ده مطلب استفاده می‌شود:

مطلب اول: آیات قرآن به محکم و متشابه تقسیم می‌شود.

مطلب دوم: از آنجا که تأویل امری عینی و واقعی بوده و مرتبط به مفاهیم نیست، هم آیات محکم و هم آیات متشابه دارای تأویل بوده و آیات نسبت به تأویل عنوان مَثَل را دارند.

مطلب سوم: مطهرون علم به تأویل دارند.

مطلب چهارم: حقائق وجود دارد که در پی آن معارف اصلی و مطالبی که فوق عقول و افهام عادی بشر است تولید می‌شود. آیات قرآن کریم امثال برای آن معارف کلی مانند توحید هستند و توحید نیز مثل برای حقیقتی است که در خارج وجود دارد.

مطلب پنجم: همان‌گونه که در قرآن کریم محکّمات وجود دارد، متشابهات نیز وجود دارد.

مطلب ششم: محکّمات ام الكتاب بوده و متشابهات باید به آن‌ها ارجاع داده شود.

مطلب هفتم: احکام و تشابه دو وصف اضافی هستند.

مطلب هشتم: برخی می‌گویند: تفسیر قرآن به قرآن دلیلی ندارد و اگر هم روایتی دال بر این مطلب است باید توجیه شود. ایشان این مسئله را برهانی نموده و می‌فرماید: چنانچه قرآن کریم با توجه به آیه هفتم سوره آل عمران به این صورت است که آیات متشابه باید به آیات محکم ارجاع شده و تفسیر شوند.

مطلب نهم: قرآن از حیث معنای مطابقی دارای مراتب مختلف طولی به حسب مراتب افهام بشر است نه این‌که آیه معنایی مطابقی داشته باشد و این معنا لازمی و این لازم دیگر و... داشته باشد. این معانی مطابقی در عرض یکدیگر نیز نیستند تا استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش بیاید. همچنین به صورت عموم مجاز نیز نمی‌باشند.

ایشان در توضیح می‌فرماید: از آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»^[1] مراتب مختلف تقوی که عمل صالح بوده و درجات بهشت با توجه به آیه «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»^[2] به حسب آن تنظیم شده استفاده می‌شود. در مرحله بعد می‌گوئیم: عمل، ناشی از علم است بنابراین هر عملی مناسب با علم اشخاص اعم از علم به خوبی‌های یا بدی‌ها شکل می‌گیرد پس با توجه به آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^[3] قرب مردم به خدای متعال به حسب مراتب علم و عمل آن‌ها است چرا که هر مقدار علم بیشتر باشد عمل نیز باید بیشتر شود مگر این‌که مانعی واقع شود؛ مثلاً اگر کسی بداند در فلان محل آتش وجود دارد خود را در آن محل نمی‌اندازد یا وقتی می‌داند فلان گناه آتش است آن‌را مرتکب نمی‌شود مگر هوس بر وی غلبه نماید.

بنابراین در برخی موارد خدای متعال در قرآن کریم ایمان، کفر یا نفاق اشخاص را با توجه به اعمال این اشخاص بیان نموده است؛ مثلاً در مورد مخلصین با توجه به آیات «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^[4] می‌فرماید: این گروه علم به اوصاف خدای متعال دارند. یا موقنین با توجه به آیه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^[5] افرادی هستند که علم به ملکوت آسمان و زمان دارند. یا منیبین با توجه به آیه «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ»^[6] افراد عالم به لزوم ذکر هستند. یا مطهرین با توجه به آیه محل بحث عالم به تأویل می‌باشند. البته ممکن است تمامی اوصاف مذکور در یک شخص نیز جمع شود اما هر کدام از این اوصاف جهت مخصوص به خود دارند.

مطلب دهم: بین جری و تطبیق قرآن و تأویل آن تفاوت وجود دارد؛ با این توضیح که جری، تطبیق موارد ذکر شده در آیه بر مصادیق حال حاضر از قبیل منافقین، کفار، یهود و مؤمنان و عدم اختصاص آن به مورد شأن نزول است؛ حال آن‌که در برخی تفاسیر و حتی روایات چنین ذکر شده است که مثلاً در آیه «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا* وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا»^[7] تأویل شمس وجود مبارک

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تأویل قمر وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام است. یا تأویل راسخون در علم بر حسب روایات ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند. اما به نظر ایشان این قبیل موارد مصداق جری و تطبیق هستند نه تأویل.

بررسی دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی(ره)

نسبت به برخی مطالب ایشان ظاهراً هیچ مناقشه‌ای وارد نیست؛ مثلاً از آیات متعددی مانند آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»^[8] و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ»^[9] چنین استفاده می‌شود که تمام آیات قرآن کریم دارای تأویل هستند، خصوصاً اگر ضمیر «و ما يعلم تأویل» را به کتاب برگردانیم.

یا این مطلب که محکومات ام الكتاب بوده و باید آیات متشابه به آیات محکم ارجاع داده شود. یا این مطلب که قرآن بوسیله قرآن قابل تفسیر است.

اما در چند مورد نیز به نظر ما تأمل وجود دارد:

مطلب اول: طبق آیه «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^[10] به صورت قطعی و رای این کتاب، کتاب مکنون وجود دارد که تنها قابل مس برای مطهرون است؛ مثلاً و رای آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^[11] حقیقتی وجود دارد.

در لغت تعبیر «مس» به معنای «مطلق الاصابة» ذکر شده است؛ یعنی اگر انسان نسبت به چیزی توجه داشت صدق مس می‌شود بنابر این شامل امور ظاهری که انسان به حقیقت آن نرسیده نیز شده و لازم نیست تمام وجود آن شیء لمس و مورد تصرف قرار گیرد؛ مثلاً صرف این که آب به بدن برسد صدق مس وجود دارد، هر چند که تمام بدن را شامل نشود.

در قرآن کریم نیز با توجه به آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»^[12] که لازم نیست شرور یا خیر تمام وجود انسان را احاطه نماید، چنین معنایی از واژه «مس» قابل استفاده است.

با توجه به این مقدمات به نظر ما این که مرحوم علامه (ره) فرمود تأویل همان حقیقتی است که و رای آیات می‌باشد محل تأمل است و چه بسا حقیقتی هر چند از امور خارجی – بر فرض پذیرش مبنای ایشان – واسطه میان آن‌ها بوده و مقصود از تأویل همان کتاب مکنون نباشد.

علاوه بر این در روایات مربوط به تأویل قرآن کریم تعبیری مانند «إِنَّ لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلًا فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ فَإِذَا وَقَعَ التَّأْوِيلُ فِي زَمَانٍ إِمَامٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَرَفَهُ إِمَامُ ذَلِكَ الزَّمَانِ»^[13] زیاد استعمال شده است به این معنا که تأویل برخی آیات مشخص شده اما تأویل برخی هنوز مشخص نشده است. حال آن که اگر حقیقت ماورای عالم ماده به عنوان تأویل قرآن قرار گیرد آمدن و نیامدن تأویل بی معنا است چون باید تمام تأویلات قرآن در این عالم ذکر شود.

شاهد دیگر این که از یک طرف ائمه علیهم السلام علم به تأویل تمام قرآن کریم دارند، اما از طرف دیگر مس کتاب مکنون توسط مطهرون طبق آیه شریفه اثبات احاطه به بخشی از آن است؛ پس اگر حقیقتی و رای این عالم برای قرآن کریم موجود باشد قابل تعلیم نیست.

-
- [1]. آل عمران، 102 .
- [2]. آل عمران، 163 .
- [3]. فاطر، 10 .
- [4]. صافات، 159 و 160 .
- [5]. انعام، 75 .
- [6]. غافر، 13 .
- [7]. شمس، 1 و 2 .
- [8]. آل عمران، 7 .
- [9]. اعراف، 53 .
- [10]. واقعه، 78 و 79 .
- [11]. اخلاص، 1 .
- [12]. معارج، 19 و 20 .
- [13]. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام ، جلد ١ ، صفحه ١٩٥ .